



عیب کار ما در امر به معروف و نهی از منکر این است که هنوز، منطق را وارد آن نکرده‌ایم. یعنی نخواسته‌ایم از روی منطق عمل کنیم تا معروف را رواج و منکر را از بین ببریم. معنای این که منطق را وارد کنیم این است که حساب کنیم پیدایش هر چیزی سببی دارد و همچنین عدم رشد و نمو يك چیز، سببی دارد، با سبب منکر مبارزه کنیم و سبب معروف را ایجاد کنیم.

حداکثر منطق ما این است که بگوییم و بنویسیم و بعد هم اگر دیدیم گفتن و نوشتن فایده ندارد، اعمال زور بنماییم؛ در صورتی که منطق این نیست. منطق این است که مزاج اجتماع را به دست آوریم که چرا منکر را پذیرفته و از معروف سر باز زده است و معنای فکر اجتماعی، بحث اجتماعی و عمل اجتماعی همین است که عوامل، علل و معلولات اجتماعی را بشناسیم و اگر نه، ما مرد اجتماع نیستیم. در موضوع کتب ضلال، منطق خوبی هست و آن این که همان طوری که سوم را از دسترس دور می‌گذارند، آنها نیز چنان کنند، ولی ما در همین کار هم اعمال خشونت می‌کنیم.

ما جز «پند» و «بند» نمی‌شناسیم؛ معتقدیم ابتدا باید پندهای تحکم‌آمیز کرد و بعد هم اعمال زور و جبر و «چون پند دهند نشنوی، بند نهند». ما باید بدانیم که در راه امر به معروف و نهی از منکر غیر از پند و بند، منطق دیگر هم هست که صحیح‌تر است.

در حدیث است که امر به معروف سه مرحله دارد: مرحله قلب، مرحله زبان، مرحله دست و به تعبیر دیگر، مرحله فکر و نیت، مرحله نطق و بیان و مرحله عمل. ما از این سه مرحله تاکنون این طور استنباط کرده‌ایم که مرحله قلب، یعنی مرحله جوش و خروش، و لعن و نفرین و اعمال عصبیت‌های جاهلانه، و مرحله نطق و بیان، یعنی مرحله پندها و اندرزهای خشک و تحکم‌آمیز و بی‌هدف، و مرحله دست، یعنی مرحله اعمال زور و خشونت، زدن و بستن و دهان خرد کردن؛ در حالی که می‌توان گفت که مرحله قلب و دل یعنی مرحله علاقه و فکر. ما اول باید علاقه و اخلاص داشته باشیم؛ بی‌علاقه، ریاکار، مغرض و مستأکل دنیا به دین نباشیم و بعد فکر و منطق صحیح داشته باشیم و ثانیاً در مرحله زبان، بیان حقیقت روشن کن داشته باشیم؛ نه اوامر و نواهی تحکم‌آمیز. بوسیله زبان و قلم می‌توان حقایق را روشن کرد و در خور فهم و هضم روحی افراد قرار داد و در مرحله سوم باید منطق عملی داشته باشیم؛ یعنی راه عملی را انتخاب کنیم و طی نماییم و البته گاهی اوقات خود اعمال زور، راه عملی است؛ همان طوری که در مجازات‌ها باید اعمال خشونت شود و نباید «رأفت»، ما را اخذ نماید» (مطابق تعبیر قرآن)، در جلوگیری از منکرات هم گاهی باید اعمال خشونت شود (قد أحکم مراهمه و احمی مواسمه)، اما نه این است که مرحله عمل، یعنی مرحله جنجال، رجاله بازی، اعمال خشونت و زورگویی صرف.

ما چند جهت را باید در نظر بگیریم، یکی این که در مرحله قلب امر به معروف و ناهی از منکر باشیم؛ یعنی عمل از عمق ضمیر ما سرچشمه بگیرد و دارای اخلاص و دلسوزی و علاقه باشد؛ امر به معروف ما برای ترویج يك شخص و یا يك صنف معین نباشد؛ دوم، مرحله زبان، یعنی بیان ما حقیقت روشن کن و هادی باشد، نه تحکم، آمریت، کورشو، ببین و کرشو، بشنو و دیوانه شو و بفهم؛ سوم، مرحله عمل و ید؛ البته نه به معنای زور، بلکه به معنای پیشقدمی در راه خیر و استباق که در قرآن است. چند پیشنهاد:

الف. قدامات ما باید عملی باشد، نه تنها قولی و نوشتنی.

ب. اجتماعی باشد، نه فردی. ما افراد صالح داشته و داریم، ولی متأسفانه تك رو می‌باشند. منشأ تك روی افراد صالح، یا بدبینی است و یا خودخواهی.

ج. منطق را وارد عمل خودمان کنیم و تنها متکی به زور نباشیم.

بعضی از ما در برابر اصل امر به معروف و نهی از منکر، به کلی لاقید هستیم و این اصل را عملاً از جنبه دینی جایزالتك می‌دانیم. اینها معتقدند که مؤمن، باید پلاس خانه خود بوده باشد: «کونوا اخلاص بیوتکم» مؤمن باید طوری باشد که این شهد لم یعرف و این غاب لم یفتقد. اینها نمی‌دانند که این دستورها يك دستور عمومی و کلی و دایمی نیست، بلکه برای موارد بالخصوصی است که انسان باید از فتنه‌ها دور باشد والا پس خود مولا می‌بایست جزء مؤمنین نباشد. اشتباه ما این است که ما این مطلب را به صورت يك فلسفه کلی در زندگی تلقی کرده‌ایم. این دسته در فکر نجات خود می‌باشند و مدعی هستند که هر کس باید خود را نجات دهد. زهاد و عبّاد ما که به این عنوان معروفند، این طبقه می‌باشند. اینها نمی‌دانند که خدمت به خلق و هدایت و ارشاد خلق، به يك معنا بالاتر از عبادت خالق است- که باید توضیح بدهم- یعنی درست است که اگر خدمت به خلق را در عرض عبادت خالق قرار دهیم؛ دومی اصل است، ولی خدمت به خلق با حفظ عبودیت، سفر و مرحله بعد است و به قول عرفا سفر «من الحقّ الی الخلق» و «سفر بالحقّ فی الخلق» آخرین سفر و آخرین مرحله کمال انسانی است، و اما سفر «من الخلق الی الحق» و سفر «بالحقّ فی الحق» که همان عبادت است، مقدمه دو سفر دومی؛ یعنی سفر «من الحقّ الی الحق» و سفر «بالحقّ فی الخلق» است؛ یعنی دیگر توجه به ارشاد و هدایت دارند و خدمت به خلق دارند، ولی تنها در مرحله قول، لفظ، گفتن و نوشتن می‌باشند، وظیفه هادی را تنها گفتن و نوشتن می‌دانند. بعضی دیگر وارد مرحله عمل هستند، ولی در عمل، هنوز وارد مرحله منطق اجتماعی نیستند. بعضی دیگر وارد مرحله اجتماعی هستند و کم و بیش به زبان منطق اجتماعی و حداقل به القاب منطق اجتماعی آشنایی پیدا کرده‌اند.

از شرایط مفید بودن امر به معروف و نهی از منکر این است که اصالت داشته باشد؛ یعنی تابع هیچ جریان دیگر نباشد. باید منبع جریان‌ها باشد نه تابع از جریان‌ها؛ متبوع جریان باشد نه تابع آنها، نباید تابع شخص یا صنف یا يك جریان خاص سیاسی بوده باشد؛ نباید تابع و در خدمت شخص باشد ولو يك شخصیت روحانی، نباید در خدمت صنف و حزب باشد ولی صنف روحانی و حزب روحانین، نباید تابع هیچ جریان سیاسی باشد. فرق است بین این که روحانیون در خدمت دین باشند و یا دین و اصول مقدس دین مثل امر به معروف در خدمت آنها باشد. مثل این که فرق است بین این که دولت در خدمت ملت باشد و یا ملت در خدمت دولت. اصل صحیح این است که دولت‌ها در خدمت ملت‌ها می‌باشند. در جریان دینی هم هر گاه واقعاً روحانیون و مؤمنین در خدمت دین قرار گرفتند، آن وقت سرفرازی دین است، ولی هر وقت دین در خدمت امامه بر سر و عرقچین به سر قرار گرفت، آن منتهای بدبختی، ذلت و بیچارگی دین است.

بعضی‌ها از ضعف دین شکایت می‌کنند. بالاترین مظاهر ضعف دین، همین است که دین به صورت خدمت‌کاری برای شخصی، ولو يك شخص روحانی و به صورت خدمت‌کاری برای صنفی، ولو صنف روحانین قرار بگیرد. دین به منزله پدر خانواده است و صنف‌ها به منزله اولاد این پدر. پدر به همه به چشم ترحم نگاه می‌کند و اگر خود آن پدر بخواهد خود را در خدمت يك فرزند قرار دهد و خود را جزء خدمت‌گزاران آن فرزند قرار دهد، او دیگر پدر واقعی نیست.

این معنا که گفتیم که دین نباید در خدمت چیزی دیگر قرار بگیرد، همان معناست که گفته شده که باید اخلاص نیت داشت. البته مقصود، تنها اخلاص نیت به مفهوم فقهی

نیست که به قصد قربت باشد، بلکه مقصود این است که خود را برای دین باید خالص کرد و دین را هدف نهایی باید قرار داد، نه این که دین را برای هدف دیگر ولو به قصد قربت خواست

دست نوشته‌ای از استاد شهید آیه الله مرتضی مطهری‌افق حوزه شماره 107